

## اسبی به قیمت هیچ<sup>۱</sup>

آن روز با مولایم در لشکرگاه صفین قدم می‌زدیم. در همین حال اسبی را دیدیم که شخصی افسارش را گرفته و در معرض فروش قرار داده است.

حضرت به من اشاره کرده فرمودند: ای قنبر، این اسب را از او خریداری کن. من نزدیک رفتم و نگاهی به اسب کردم و پرسیدم: ای مرد، قیمت این اسب چقدر است؟ او پاسخ داد: هیچ چیز (لا شیء)!

تعجب کردم! قیمتی که او گفته را به حضرت خبر دادم و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اسب را از او بگیر». چطور اسب را بگیرم؟! اگر او قیمت اسب را که «هیچ چیز» است از من بخواهد چه چیزی به او بدهم؟! ... اما به دستور حضرت افسار اسب را گرفتم و به راه افتادم.

آن مرد صدا زد: ای خریدار، اینک همان قیمتی را که برای اسب تعیین کرده بودم بده! این بار حضرت پیش آمدند و او را به سوی صحرا بردند و «سراب» را نشان دادند که از دور مانند آب دیده می‌شد، و فرمودند: ببین! این سراب هیچ چیز (لا شیء) است! برو و خبر آن را به صاحب خویش بگو!!

معنای «لا شیء» معلوم شد اما مگر او از طرف چه کسی آمده بود که او را برای یافتن پاسخ این سؤال فرستاده بود! معلوم شد قیصر روم به معاویه نامه نوشته بود و از او پرسیده بود: «معنای لا شیء (هیچ چیز) را به من خبر بده!!»

معاویه درمانده شده بود و عمروعاص مشاور او چنین گفته بود: «اسبی را آماده کن و به لشکرگاه علی بفرست تا بفروشند. هنگامی که از قیمت آن سؤال شد بگویند: هیچ چیز! این گونه پاسخ را می‌یابی.»

مولای من کسی است که دشمن سر سخت او چنین به التماس بر در خانه‌اش می‌آید. آری، صدای «لولا علی لَهَلَکَ عمر»<sup>۲</sup> قبل از معاویه بارها از زبان دیگران هم شنیده شده است. پس بگذار در عجز خود بمانند و در التماس خود ذلیل شوند.

۱- مناقب (ابن شهر آشوب): ج ۲ ص ۳۰۲. بحارالانوار: ج ۱۰ ص ۸۴.

۲- این گفته ی خلیفه ی دوم به دفعات در کتب معتبر اهل سنت نقل شده است.

اکنون مرد پاسخ را یافت و فهمید که امیرالمؤمنین علیه السلام راز او را می‌دانند؛ اما برای اثبات معنای «لا شیء» لازم بود دلیل آن را بداند تا اگر قیصر روم سؤال را ادامه داد پاسخ داشته باشد. این بود که پرسید:

چگونه سراب هیچ چیز است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

آیا نشنیده‌ای خداوند در قرآن فرموده است: «يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»: «کسانی که کافر شده‌اند اعمال‌شان همچون سرابی در کویر است که انسان از دور آب می‌بیند ولی از نزدیک چیزی نمی‌یابد».

او آیه قرآن را به ذهن سپرد و نزد معاویه رفت تا پاسخ را به وی برساند. ما ماندیم و دریای علمی که

تشنه از کنار آن می‌گذشتیم و به حال خودمان هم دلمان نمی‌سوخت!